یک رفیق شفیق و به شدت عاطفی

هادی منوری متولد سال ۱۳۴۴ در مشهد و دانش آموخته مقطع دکتری رشته داروسازی است و در زمینه شاعری، نویسندگی و پژوهش فعالیت دارد. منوری بیش از دو دهه است از حضورش در شعر مشهد می گذرد و در کشور، شاعری شناخته شده است. آشنایی او با استاد مصطفی زاده به سال های دور حضور در جلسات ادبی و شعر خراسان بازمی گردد. منوری خاطرات فراوانی از دوستی دیرینش با مرحوم استاد در ذهن دارد.

هادی منوری
شاعر

در مسائل عاطفی به شدت حساس بود. در واقع، یکی از پررنگ ترین خصوصیات اخلاقی او همین عاطفی بودنش بود. به شدت زود تحت تأثیر قرار می گرفت و واکنش های خیلی شدید عاطفی نشان می داد. آدمی بود که هم می شد او را به سرعت به خنده واداشت و هم به گریه، چیزی که دقیقا یکی از خصوصیات آدم های عاطفی است. در برخورد اول، خیلی ها به این ویژگی پی نمی بردند و گمان می کردند او یک آدم زمخت و خشک و انعطاف ناپذیر است. در یک فاصله نزدیک تر و صمیمی تر، برخلاف ظاهر جدی اش، به خوبی مشخص بود که پشت این ستاره حلبی قلبی از طلا وجود دارد و حتی گاهی این شدت عاطفه غیرقابل کنترل بود و از دست خودش هم درمی رفت. در دنیای رفاقت هم وقتی با کسی رفیق می شد، واقعا به آن آدم عشق می ورزید و به اصطلاح تا ته خط رفاقت می رفت. اگر کاری برای او انجام می دادی، صدها مرتبه بابت آن از شما تشکر می کرد و این را به زبان می آورد. در جمع یادآوری اش می کرد و سعی داشت به هر شکلی شده آن را جبران کند، حتی بیشتر از کاری که در حقش کرده بودی. بی معرفت نبود که آن کار را به حساب وظیفه بگذارد یا چنین چیزی. خیلی آدم باصفتی بود و هیچ خدمتی پیش چشمش کم نمی شد.

اهل باطن و اهل پرهیز

تمایل او به در انزوا بودن می تواند چند دلیل داشته باشد. اول اینکه او از تریبون و شهرت خوشش نمی آمد. چیزی که معمولا خیلی از جماعت هنرمند دچارش می شوند و به آن علاقه دارند. دلیل مهم تر این بود که سیدمحسن مصطفی زاده اهل پرهیز بود که فقط یک نمونه آن پرهیز رسانه ای و ارتباطی بود. این خصیصه در قسمت های دیگر زندگی اش هم مشهود بود. او اهل باطن بود و به دلیل زمینه و احوالات عرفانی که در وجودش داشت، این پرهیزات را انجام می داد. شاید آن را چندان نزد همه بروز نمی داد اما افراد نزدیک به او این خصلت را در وجود او می دیدند. قاعدتا آدم هایی نیز که چنین خصوصیتی را داشتند به او نزدیک بودند. از طرف دیگر، حتی آدم هایی که او را نمی شناختند و یک مرتبه او را می دیدند جذبش می شدند.

شعر فقط بخشی از زندگی او بود

مصطفی زاده انسان باسواد و اهل مطالعه ای بود و وقتش را تلف نمی کرد. در خانه اش کتابخانه ای بزرگ داشت که پر بود از کتاب. مقالات زیادی نیز خوانده بود. بر این اساس ادبیات را خوب می فهمید اما نباید توقع ما از هر آدم فهمیده و اهل مطالعه ای این باشد که حتما شعرهای خیلی خوبی هم سروده باشد. گرچه او شعرهای خوبی نیز دارد، به نظر من بعد انسانی، اخلاقی و عرفانی او بر بعد شاعرانگی اش می چربد. خاطرم هست در سال های دور، انجمنی را در جهاد دانشگاهی اداره می کرد که شب های شعر و جلسات هفتگی داشتند. من هم به آن جلسات می رفتم و اصلا آشنایی من با او در همین جلسات اتفاق افتاد و بعد ادامه پیدا کرد. با همه این اوصاف، به اعتقاد من، کار اصلی او تئاتر بود و شعر برایش به عنوان یک موضوع اصلی مطرح نبود که بخواهد همه وقت و زندگی اش را اشغال کند. فقط قسمتی از زندگی او به شعر اختصاص داشت. بیشتر اشعارش نیز محتوا گرا بود.

ارتباط با سید جلال آشتیانی و دیگر انقلابی های مشهد

او از چهره های قدیمی هنر است و طبیعتا با آدم های زیادی در این وادی ارتباط داشته و همراه بوده است. غلامرضا قدسی شاعر یکی از این افراد است و به لحاظ اینکه مدتی رئیس اداره ارشاد مشهد بود با خیلی از هنرمندها ارتباط داشت. مصطفی زاده از هنرمندهای انقلابی مشهد است و با توجه به اینکه هردوی آن ها از آدم هایی هستند که اشتراکاتی از این قبیل داشتند، با هم مرتبط بودند به ویژه به این علت که در یک حوزه کاری نیز با یکدیگر مأنوس بودند. البته اگر بخواهیم از رفاقت ها و رابطه های مهم او صحبت کنیم، حتما باید از سید جلال آشتیانی نام ببریم که ارتباط خیلی نزدیکی با یکدیگر داشتند. در واقع، او یکی از نزدیک ترین آدم ها به آشتیانی بود. آن قدر که همیشه با هم رفت وآمد می کردند و اصلا مصطفی زاده یک فولکس داشت و با همان فولکس او را به دانشگاه و جلسات می برد تا سر درس حاضر شود. بعد هم با همان فولکس او را به خانه برمی گرداند.

کفتر جلد روضه رضوی بود

مجید نظافت یزدی از روزنامه نگاران و شاعران نامدار مشهد است که تجربه سال ها کار مطبوعاتی، آموزشی، داوری جشنواره ها و مدیریت جلسات شعر را در کارنامه خود دارد. نظافت یزدی متولد سال ۱۳۴۱ در مشهد است. سال ها در این شهر به فعالیت های گوناگون ادبی پرداخته است و در زمره شاعران شناخته شده مشهد و کشور محسوب می شود. او یکی از دوستان نزدیک مرحوم استاد مصطفی زاده بوده و سال ها در محافل شعری و فرهنگی در کنار او حضور داشته است.

مجید نظافت یزدی
شاعر و روزنامه نگار

آشنایی من با استاد مصطفی زاده از حدود سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ شروع شد، زمانی که او در امور تربیتی آموزش و پرورش استان مشغول به کار بود. این آشنایی در طول زمان و در جلسات شعر ادامه پیدا کرد و به رفاقت ختم شد، به طوری که گاهی در منزلش حضور پیدا می کردم و هم چنین در سفری به قونیه با او و ۱۷۰ شاعر دیگر همراه شدم.

در دهه ۶۰ در شب شعرهای مختلفی همدیگر را می دیدیم. او گاهی به جلسات شعر حوزه هنری هم می آمد. زمانی که استاد زارعی هم در مشهد بود، جلسات مشترکی درباره شعر و ادبیات داشتیم که در آن مقاطع، حضور آقای مصطفی زاده پررنگ تر بود.

استاد مصطفی زاده شاگرد علامه آشتیانی بود. دستی در فلسفه داشت و با نگاهی فلسفی و عمیق به مسائل مختلف نگاه می کرد. در واقع، بارزترین ویژگی او همین نگاه عمیقش به مسائل بود. مصطفی زاده بعضی وقت ها به گونه ای غرق فلسفه می شد که بسیاری از صحبت هایش به راحتی قابل درک نبود. یعنی مخاطب برای اینکه منظورش را بفهمد، دچار چالش می شد.

او از منظر فلسفه و حکمت به مسائل نگاه می کرد و در موضوعات دقیق می شد. نگاه دینی و ارادتش به اهل بیت(ع) نیز ویژگی برجسته دیگر او محسوب می شد. استاد مصطفی زاده به گونه ای به امام رضا(ع) ارادت داشت که بسیاری از جلسات و دیدارهای روزانه اش را در صحن برگزار می کرد. او کفتر جلد روضه رضوی بود و برای پیدا کردنش کافی بود به حرم بروید.

مصطفی زاده در سال های متمادی عضو شورای بررسی و بازبینی تئاتر استان و با تئاتری ها نیز مأنوس بود. شاید حتی بیش از شاعر بودن به تئاتری بودن مشهور بود و البته وقت بیشتری هم برای تئاتر می گذاشت.

هم چنین نوشته هایی درباره تعزیه و تئاتر آیینی داشت. برخی مقالاتش هنوز منتشر نشده است. امیدواریم فرزندانش نوشته هایش را جمع آوری و چاپ کنند تا به دست همه برسند.

مصطفی زاده فردی انقلابی، متدین و نمازشب خوان بود که روحیه منزوی و زودرنجی داشت. او حوصله حضور در جمع های شلوغ را نداشت و به دنبال این نبود که خودش را معرفی کند. مصطفی زاده اهل جلسات رسمی نبود و در شهرک ابوذر اتاق بزرگی داشت که محل خلوتش محسوب می شد و آنجا سرگرم خواندن و نوشتن بود. اگر کسی می خواست او را ببیند، در همان اتاق، میان کتاب ها با یکدیگر صحبت می کردند. بسیاری هم برای استخاره به سراغ او می رفتند. حتی از تهران هم برای استخاره با این نویسنده تماس می گرفتند.

مصطفی زاده فردی متدین و فاضل محسوب می شد که اولویتش باطن بود. فردی خون گرم و عاطفی و خاص که عمقی ارتباط برقرار می کرد. اگر با کسی رفیق می شد، واقعا رفیق بود و هر کاری از دستش برمی آمد برای دوستش انجام می داد. طبیعتا فقدان چنین فرد خون گرمی همه را متأثر می کند چون فکر می کنند یک بردار، پدر و همراه را از دست داده اند.

سپیداندیشه‌ای دیگر جهان شد

علیرضا مهرداد
نویسنده و پژوهشگر

بزرگ بود و از اهالی امروز بود و با تمام افق های باز نسبت داشت.
سهراب سپهری

با این همه، از این قلم شکسته وصف آن بزرگ نیاید که از قدیم گفته اند معرّف باید اجلی از معرّف باشد. استاد چیره دست عرصه شعر و تئاتر و فلسفه و عرفان و حدیث، شادروان استاد سید محسن آقای مصطفی زاده، استاد ذوفنونی بود که در هر کدام از ساحت های فوق دستی داشت. در شعر چنان حاذق بود که از او به عنوان استاد شاعران خراسان یاد می شد و فطانت و بلاغت شعرش این را تأیید می کند. در فلسفه هم به شاگردی سید جلال الدین آشتیانی، فیلسوف بزرگ شرق، رفته بود و در عرفان و سیر و سلوک نزد آیت ا... حق شناس، استاد بزرگ اخلاق، تلمذ کرده بود تا آنجا که یکی از شاگردان خصوصی این معلم اخلاق و رفیق گلشن و گرمابه او بود. در مبارزه علیه طاغوت هم قدم رهبر معظم انقلاب و از پیش کسوتان نهضت امام خمینی به حساب می آمد. محدث بود و تعداد زیادی کتاب حدیث تألیف کرده بود که از آن ها یکی دو تا با نام کتاب «یاعلی» به چاپ رسیده است شامل احادیث نبوی و خطاب به مولای متقیان با مطلع «یاعلی» و تألیفات فراوانی که عمر آن شهاب ثاقب به چاپ آن ها قد نداد. این شاعر فیلسوف عارف در کنار شعر و حال و جذبه و خلسه به طور جدبه تئاتر و هنر هم پرداخته بود و در عین حال یکی از پیش قراولان اجرای تئاتر بود. فیلم های زیادی را تألیف کرد و نمایشنامه های فراوانی را نوشت و در تمام این سال ها عضو گروه ممیزی و بازبینی تئاتر خراسان بود. فیلسوف هنرمند شاعر خادم آستان فرشته پاسبان حضرت سلطان هم بود. اعتقاد عجیبش به شمسه و عدد هشت زبانزد بود. مهمانی های هشت نفره، گعده های هشت نفره، جلسات شعر هشت نفره و حتی تفریحات و سیر و گشت ها و اردوهای هشت نفره دلیلش علاقه و ارادت ویژه او به حضرت ثامن الحجج(ع) بود. حالا شما بفرمایید که من حقیر بی بضاعت جوجه نویسنده چگونه در مقابل این همه ظرافت و لطافت و عظمت از او اجلی باشم و در وصف او چیزی بنویسم که وصل خورشید به شب پره اعمال نرسد که در این های این صاحب نظران حیران اند اما شاعر می گوید مادح خورشید مداح خود است. این در وصف صاحب این قلم درست آمده است که حکایت صاحب این قلم حکایت همانی است که یوسف را به کلاف نخ می خواست. گفتندش که بهای یوسف بسی بیش از این است. گفت دانم لیکن می خواهم نامم در جمله خریداران یوسف ثبت و ضبط شود. پس من از همه این مقوله های مشکل و همه ساحت های شخصیتی استاد صرف نظر می کنم و شرح آن را به استادان فن وامی گذارم و شما را به خاطره ای مهمان می کنم که وصف گوشه ای از جوانمردی، رفاقت و شاگردنوازی آن مرد بزرگ است. نوروز ۸۸ نوروز سختی بود. فروردین در روزهای پایانی خودش بهار زندگی ام را غارت کرد و رنگ مرگ بر زندگانی ام پاشید، همان روزهایی که محمد احراری، رئیس اداره حفظ آثار دفاع مقدس، با همکاران به خانه آمدند و من خانه نشین عزلت گزیده را که بعد از رفتن دختر جوانم فاطمه سادات دچار افسردگی شدید شده بودم، به اجبار به محل کار برگرداندند و همان روزهایی که می نشستم و از پنجره اتاق ادبیات به حیات اداره زل میزدم، یک روز سید محسن مصطفی زاده وارد حیات شد و به اتاق من آمد و قصیده ای زیبا را که با خط خوش نوشته بود برایم خواند. باورم نمی شد شاعر معروف و معاصر، استاد همه شاعران خراسان، برای من وقت گذاشته باشد و این شعر سوزناک و در عین حال آرام بخش را سروده باشد که خدا می داند چقدر به من آرامش داد. سید محسن مصطفی زاده بالای برگه نوشته بود: «تقدیم به مهرداد عزیز به جای عرض تسلیت: دل از نو مرغ غم را آشیان شد/ جوانمردی سیه پوش جوان شد// بریز ای اشک بر خاک و روان شو/ به زیر خاک سروی نوروان شد.» حالا که بعد از کوچ غریبانه استاد شعرش را می خوانم، می بینم این قصیده غرا آینه ای است در برابر روح لطیف او و باید خیلی از ابیات را اینک من در فراق و فقدان ایشان زمزمه کنم. برای حسن ختام، برخی از ابیات این قصیده را در سوگ خودش گزینش و تقدیم می کنم.

الا الموت حق و الحق مر/ اجل حق بود و با تلخی قران شد//
خوشا پرواز آن مرغ سبکبال/ که دور از تهمت این خاکدان شد//
سیه بود و سیه تر شد جهانم/ سپیداندیشه ای دیگر جهان شد//
ز خوان و خانه دنیا سفر کرد/ که مهمان خدای مهربان شد//
زمین زندان روح پاک او بود/ سفر کرد از زمین بر آسمان شد//
رها بود از تعلق های هستی/ که آسان از میان این و آن شد//
شد انعام جوار حق نصیبش/ چه غم محروم اگر از آب و نان شد//
به جز تسلیم شرط معرفت نیست/ خدا جان داده بود و جان ستان شد//
اگر سرو روانش رفت در خاک/ «خدا رحمت کند» ورد زبان شد//
به یاد آور حسین بن علی را/ بهارش پیش چشمانش خزان شد

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول:
سید میثم موسوی مهر
سردبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیرضمائم:
ارژنگ حاتمی
دبیرویژه نامه
امید حسینی نژاد
با سپاس از:
سید جواد اشکذری
محبوبه عظیم زاده
شکیبا افخمی راد